

مردم شناسی تاریخی شناختی علم در ایران

تألیف :

دکتر ابراهیم فیاض

عضو هیئت علمی دانشگاه تهران



شرکت چاپ و نشر بین الملل

سرشناسه	: فیاض ، ابراهیم ، ۱۳۴۲ -
عنوان و نام پدید آور	: مردم شناسی تاریخی - شناختی علم در ایران / ابراهیم فیاض
مشخصات نشر	: تهران ، سازمان تبلیغات اسلامی ، شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۹
مشخصات ظاهری	: ۳۲۰ ص
شابک	: 978-964-304-374-2
وضعیت فهرست نویسی	: فیا
یادداشت	: کتابنامه
موضوع	: علوم - - ایران - - جنبه های اجتماعی - - تاریخ
موضوع	: دانش و دانش اندوزی - - ایران - - تاریخ
موضوع	: عقب ماندگی
موضوع	: ایران - - تاریخ - - صفویان ۹۰۷۰ - ۱۱۴۸ ق
شناسه افزوده	: سازمان تبلیغات اسلامی ، شرکت چاپ و نشر بین الملل
رده بندی کنگره	: ۱۳۸۹ ق ۹۱۹ / ۱۷۵ / ۵۲۱ Q
رده بندی دیویی	: ۳۰۳ / ۴۸۳ . ۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۰۹۹۱۸۱



مردم شناسی تاریخی شناختی علم در ایران

تألیف

دکتر ابراهیم فیاض

ناشر

شرکت چاپ و نشر بین الملل

نوبت چاپ..... اول - پاییز ۱۳۸۹
چاپ و صحافی..... پژوهاک اندیشه
شمارگان..... ۳۰۰۰ نسخه
قیمت..... ۲۵۰۰۰ ریال

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۴-۳۷۴-۲

حق چاپ محفوظ است .
E. mail: intlpub@intlpub.ir
WWW. Intlpub.ir

فهرست

۹		سرآغاز
۱۵		مقدمه
۳۱		فصل اول مردم‌شناسی شناختی عهد صفویه
۳۱		ادبیات
۳۴		ادبیات و نوآوری ذاتی آن
۳۶		بررسی وضعیت نثر در دوره صفویه
۴۰		شعر
۶۷		هنر دوره صفویه
۶۸		انسجام معرفتی حوزه‌های هنری و نقش آن در پیشبرد هنر
۱۱۰		نتیجه‌گیری
۱۱۰		فلسفه در دوره صفویه (بررسی موردی فلسفه ملاصدرا)
۱۱۷		مبانی تفکرات و آراء ملاصدرا
۱۲۶		فرهنگ عامه
۱۲۸		فرهنگ عامه در دوران صفویه
۱۳۳		نتیجه‌گیری
۱۳۴		مذهب در دوران صفویه (اخباری‌گری)
۱۴۳		نتیجه‌گیری

- نتیجه‌گیری نهایی فصل ۱۵۱
- فصل دوم: علل نازایایی علوم تجربی در ایران ۱۵۳
- الف. علل معرفتی ۱۵۳
- چهارچوب نظریه‌ای ۱۵۳
- بررسی ساختار معرفتی عصر صفویه و تأثیر آن در جوشش‌نداشتن علوم تجربی در ایران ۱۶۷
- ب. علل ساختاری جوشش‌نداشتن علوم تجربی در ایران ۱۷۸
- نظریه‌هایی دربارهٔ استبداد ایرانی ۱۷۹
- نتیجه‌گیری ۱۸۲
- فصل سوم: علل بومی‌نشدن علوم تجربی وارداتی از غرب ۱۸۷
- الف. علل معرفتی ۱۸۷
۱. میزان چگالی معرفتی ۱۸۸
۲. تخصصی‌کردن و تشخیص‌بخشیدن به مفاهیم ۱۸۸
۳. تمرکز یافتگی ۱۸۹
۴. طبقه‌بندی معارف ۱۸۹
۵. هسته‌ای‌شدن مراکز معرفتی و علمی ۱۸۹
۶. تضاد معرفتی ۱۹۰
۷. نبود ارتباط بین پژوهش‌های بنیادی و کاربردی ۱۹۰
۸. تأسیس‌نشدن رشته‌های علمی و معرفتی بین‌رشته‌ای و چندرشته‌ای ۱۹۰
۹. زبان ۱۹۱
۱۰. آداب و رسوم و سنت و علوم وارداتی ۱۹۱
۱۱. ارتباط‌نداشتن علم و معرفت با عمل ۱۹۱
۱۲. مذهب ۱۹۲
۱۳. تضاد فضای خانواده و دانشگاه ۱۹۲
- ب. ساختار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بومی‌نشدن علم وارداتی ۱۹۳
۱. قشربندی اجتماعی ۱۹۳
۲. ساختار سیاسی اقتصادی ۱۹۴

۳. ساختار اقتصادی جامعه.....	۱۹۵
۴. ساختار تکنولوژیکی کشور.....	۱۹۶
۵. علم و ساختار و بافت شهری کشور.....	۱۹۸
۶. رشد علم و ساختار منطقه‌ای.....	۱۹۹
۷. انسجام نداشتن ساختار علمی و دینی و سازمان مربوط به هر دو در کشور.....	۱۹۹
۸. فرار مغزها و علل آن.....	۲۰۰
۹. رشدنیافتن طبقه متوسط.....	۲۰۰
۱۰. وضعیت دانشگاه‌ها به طور خاص.....	۲۰۲
۱۱. وضعیت پژوهش به گونه خاص.....	۲۰۵
پیشنهادهای.....	۲۰۷
سخن آخر.....	۲۰۹
کتابنامه.....	۲۱۱

سر آغاز

یکی از دوره‌های درخشان تمدن ایرانی، عصر حکومت صفویه است. این دوره را، بعد از تمدن اسلامی اولیه در قرون سوم تا هشتم هجری، می‌توان یک دوره تمدنی دیگر در تاریخ اسلام نامید که آثار تمدنی خاص خود را دارد که باید این آثار را بررسی کرد. ضرورت بررسی این دوره در نوشتار حاضر به علل زیر است:

اول، این دوره، دوره‌ای است که در آن، ایران در دوره بعد از اسلام به استقلال کامل می‌رسد و دارای حکومت باثبات سیاسی می‌شود. مفهوم استقلال و چگونگی استقلال در این دوره، بسیار بامعناست. چرا هر ملتی می‌خواهد استقلال پیدا کند؟ چرا هر ملتی باید از نظر فرهنگی و اقتصادی و سیاسی اجتماعی به استقلال برسد؟ این استقلال یافتن بعد از اسلام، می‌تواند الگوی بررسی و پژوهش درباره ساختار معرفتی و فرهنگی این دوره باشد.

دوم، حکومت صفویه در جهان اسلام، بی‌سابقه بوده است، زیرا مذهب حکومت شیعه دوازده امامی است. حکومت‌های شیعی قبل از آن یا دوازده امامی نبودند، مثل حکومت فاطمی‌ها در مصر، یا شکل کامل شیعی و مذهبی نداشته است، مثل آل بویه؛ بدین معنی که حکومت،

شیعه‌بودن را شعار خود و پیاده‌کردن مذهب تشیع را هدف خود قرار دهد و سعی کند عقاید شیعی را در تمامی ارکان کشور اجرا کند و تمامی جلوه‌های کشوری و فرهنگی و اجتماعی و معرفتی و سیاسی و اقتصادی را شیعی کند. این حکومت شیعی تا حال ادامه داشته است، زیرا حکومت صفویه ایرانی‌ها را کاملاً شیعه کرد و ساختار معرفتی آن‌ها را طی دو قرن، براساس تشیع شکل داد. پس بررسی تاریخ جدید ایران، از نظر فرهنگی و معرفتی، از زمان صفویه تا حال، بدون توجه به دوره صفویه، ناقص است. به‌گونه خاص، برای تکمیل این بررسی تاریخی، باید فرایند و برآیند معرفتی و فرهنگی شیعه در ایران بررسی شود.

سوم، این حکومت در عصر اولیه رنسانس تأسیس شد؛ یعنی تقریباً در ۱۵۰۰ میلادی، و این دوره آغاز تحرک اروپا در زمینه‌های فکری و معرفتی و فرهنگی است و رابطه فرهنگی و معرفتی ایران با کشورهای اروپایی در این دوره اوج گرفت. پس می‌توان میزان تأثیر و تأثر فرهنگی و معرفتی این دوره را نیز بررسی کرد و حتی می‌توان این دوره را سرآغاز روابط ایران و غرب، خصوصاً روابط سیاسی و فرهنگی، نامید و مطالعه روابط فرهنگی و معرفتی ایران و غرب را از اینجا شروع کرد و با مطالعه‌ای تطبیقی درباره اروپا و ایران و بررسی علل عقب‌ماندگی ایران، از بعد معرفتی، خصوصاً در معرفت علمی، به نتایجی ارزنده رسید.

چهارم، علمای دین در این حکومت، قدرت و مناصب حکومتی داشتند و با فرازونشیب‌های زیادی نیز مواجه بودند. علمای دینی با رشته‌های خاص خود، مثل فلسفه و فقه و حدیث، در این حکومت نفوذ و تأثیرات متقابل معرفتی و ساختاری داشتند که می‌توان با توجه به دین و معارف دینی و فلسفه و فقه و اصول و حدیث و زبان‌شناسی آن دوره، رساله‌ای مستقل در این باب تألیف کرد. متأسفانه تا به حال، در این باره، یعنی دین و دولت در دوره صفویه، پژوهش علمی نشده است. پس

تاکنون، طرحی جامع برای پژوهش در این دوره ارائه نشده است، حال آنکه دین از این دوره تا دوره کنونی، نقش بسیار اساسی از نظر فرهنگی و معرفتی داشته است؛ خصوصاً نظام تعلیم و تربیت ما با دین بسیار مواجهه داشته است.

پنجم، مکاتب فکری و فرهنگی و معرفتی‌ای در این دوره بنیان گذاشته شده است که هنوز هم در ایران و کشورهای اسلامی رونق دارد و می‌توان به‌طور مفصل آن‌ها را بررسی کرد. مکتب فلسفی ملاصدرا با نام فلسفه متأله در این دوره بنیان گذاشته شده است؛ فلسفه‌ای که به وحدت وجود معتقد بوده و براساس آن سعی داشته است جهان را با اندیشه اصالت وجود تبیین کند که خود تحولی بس عظیم در بعد فلسفی و دینی و سیاسی و اجتماعی بوده است؛ همه این موضوعات را می‌توان به‌طور مستقل بررسی کرد.

در این دوره، مکتب اخباری در اصول و فقه و حدیث بنا نهاده شد که این مکتب بر اصول و فقه و حدیث و دیگر علوم دینی تأثیرات بسیار مهمی گذاشته است. شاید ریشه‌های اخباری‌گری در قبل از دوره صفویه وجود داشت، ولی در این دوره، این مکتب چهارچوب‌های نظریه‌ای خود را به دست آورد و توانست همچون مکتبی مستقل در مقابل مکاتب اصولی و عقلی قد علم کند. ساختار اجتماعی و معرفتی مؤثر در این مکتب را باید بررسی کرد، زیرا هنوز اخباری‌ها در تمامی شهرهایی که از قبل حضور داشته‌اند، نفوذ دارند و هنوز در بعضی از جایگاه‌های علمی، نفوذ فکری دارند. اخباری‌ها نفوذی بس عظیم در تفکر شیعی پیدا کرده‌اند که رگه‌های فکری آن‌ها هنوز نیز ادامه دارد؛ در فقه و اصول و حدیث به‌صورت مکاتبی خرد و کوچک دیگر تجلی کرده‌اند که می‌توان آن‌ها را بررسی کرد و در شهرهایی که حضور فیزیکی دارند، مثل بهبهان و مشهد و کربلا، می‌توان آن‌ها را از نظر مردم‌شناسی بررسی کرد.

ششم، ظهور نحل‌های ادبی و هنری خاص این دوره در نوع خود بی‌نظیر است. سبک هندی در این دوره به وجود آمد که زیبایی لفظی و صنایع خاص خود را دارد. این سبک، ادبیات ایرانی را تجلی دیگری داده و با مضمون‌سازی بسیار قوی، فصلی دیگر را در تاریخ ادب ایران به وجود آورده است که از نظر ساختار اجتماعی و ادبی می‌توان آن را بررسی کرد.

سبک مینیاتوری در هنر نقاشی، سبکی بسیار عجیب است که در این دوره به شکوفایی کامل و به اوج خود می‌رسد و تصویرهایی در این سبک آفریده می‌شود که در نوع خود در تاریخ هنر جهان، بی‌نظیر و نماد افتخاری دیگر برای ایران است.

هفتم، حکومت صفویه، حکومت بزرگ اسلامی عثمانی را متزلزل می‌کند و راه برای نفوذ اروپاییان به شرق باز می‌شود. از طرفی دیگر، حملات عثمانی نیز به اروپا قطع می‌شود و اروپاییان بازسازی تمدن یونانی خود را شروع می‌کنند.

هشتم، تصوف، حکومت سیاسی، مذهب و فلسفه در این دوره به هم می‌رسند و نوعی انسجام معرفتی پیدا می‌کنند.

نهم، فرهنگ عامه و غلبه آن، به‌طور عمومی و کلی، در جامعه مطرح می‌شود و این فرهنگ با دیگر معرفت‌ها نیز ارتباط پیدا می‌کند که می‌توان آن را در یک ساختار، تبیین و تشریح کرد. این فرهنگ عامه و غلبه آن، تا امروز در ایران ادامه پیدا کرده است که باید به آن توجه کرد و درباره آن اندیشید.

دهم، تأثیر کل این مجموعه فرهنگی و معرفتی بر دوره‌های معرفتی و فرهنگی بعد از خود بسیار واضح است که ارتباطی تنگاتنگ با ساختارهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی دارد؛ البته ما بیشتر به ساختارهای سیاسی و اجتماعی می‌پردازیم تا اقتصادی.

این دلایل ده‌گانه سبب شد که ما در این نوشتار، به تشریح و تفصیل ساختار فرهنگی معرفتی این دوره بپردازیم و در ساختاری اجتماعی سیاسی آن را تحلیل کنیم و به تبیین عناصر معرفتی و چگونگی انسجام آن همت بگذاریم.

ضرورت این بررسی‌ها از سویی، آن است که گوشه‌ای از تمدن‌شناسی است که از دیدگاه فرهنگی و معرفتی تدوین می‌شود. این کار خود از اهداف مهم در انسان‌شناسی و فرهنگ‌شناسی و مردم‌شناسی است، زیرا در قالب انسان‌شناسی تاریخی و مردم‌شناسی تاریخی به فرهنگ اسلامی ایرانی توجه خاص می‌شود.

از این رو، بدون بررسی تاریخی، فرهنگی و معرفتی نمی‌توان نوع انسجام درونی فرهنگ را در ایران، طی این پانصدسال، فهمید تا بتوان امروزه، به نحوه شکل‌گیری انسجام درونی فرهنگی معرفتی ایران رسید؛ چه رسد به اینکه قصد تحلیل آینده نیز وجود داشته باشد. از همین جا می‌توان به موضوعات گوناگون امروز ایران پرداخت. به عبارتی، از این قسمت کتاب می‌توان به عنوان چهارچوبی نظریه‌ای برای بررسی موضوعات متفاوت فرهنگ و معرفت ایرانی استفاده کرد؛ موضوعاتی که در حوزه مردم‌شناسی تاریخی و غیرتاریخی می‌گنجد. می‌توان از مردم‌شناسی تاریخی به عنوان چهارچوبی نظریه‌ای در مردم‌شناسی غیرتاریخی استفاده کرد.

بنابراین، مردم‌شناسی تاریخی صفویه می‌تواند چهارچوبی نظریه‌ای برای بررسی موضوعات فعلی ایران باشد و برای تبیین آن‌ها به کار رود. در این کتاب سعی شده است که این چهارچوب ارائه و در مطالعه موردی بررسی علم به کار بسته شود.

علم یکی از حوزه‌های فرهنگ ایرانی است که می‌توان آن را با توجه به دوران صفویه مطالعه کرد. همچنین می‌توان در مطالعه‌ای تطبیقی،

وضعیت آن‌را در ایران و اروپا با هم مقایسه کرد و سپس در پی حل مسائلی امروز آن، برای راهگشایی تلاش کرد.

مقدمه

همان گونه که گفته شد، در دوره صفویه است که در ایران، حکومت مرکزی وحدت بین تمامی مردم این سرزمین را تحقق بخشید و انسجام اجتماعی، سیاسی، نظامی و در نتیجه، به وجود آمدن قدرت تامه در امور کشوری را سبب شد. در واقع، بعد از حمله مغول و تیمور، ایران دچار هرج و مرج شد. انقلاب های زیادی بعد از حمله تیمور برپا شد، به گونه ای که ایران به کشوری ملوک الطوائفی تبدیل شد. این حکومت صفویه بود که سبب یکپارچگی ایران شد. در آن دوره، دو دولت قوی همسایه ایران بودند؛ دولت ازبک در شرق و عثمانی در غرب. هر دو حکومت سنی مذهب بودند و در این بین، حکومت صفویه با مذهب شیعه روی کار آمد. سپس شیعه در ایران رواج یافت؛ از صدر اسلام، چنین حکومت شیعی وجود نداشت و سلمان فارسی نیز مظهر نمادین این نوع از شیعه گری در ایران بود.

پس ایرانیان، هم از نظر دینی و هم از نظر حکومتی، از اعراب جدا شدند. پس از آنکه مغولان حکومت عباسیان را نابود کردند، حکومت از دست عباسیان خارج شد. در این زمان، شیعیان قدرت پیدا کردند و توانستند مبلغانی بزرگ تربیت کنند و در کشورهای اسلامی به تبلیغ

شیعه پیردازند؛ کسانی مثل ابن طاووس، علامه حلی و خواجه نصیرالدین طوسی. این نوع تبلیغ باعث به وجود آمدن نهضت‌های متفاوت و گوناگون در کشورهای اسلامی با رنگ و بوی شیعی شد تا اینکه در غرب ایران، صفوی‌ها شکل گرفتند. این تشکل با ایدئولوژی شیعه‌گری همراه بود و همین ایدئولوژی سبب به وجود آمدن حکومت صفویه شد. بعد از تأسیس حکومت صفویه، باز تفکر شیعی گسترش یافت. کتب بسیاری نیز به زبان عربی و فارسی، در باب فقه و حدیث و تفسیر و کلام تألیف شد؛ البته به روش شیعه، زیرا در این موضوعات قبلاً کتاب‌هایی نوشته می‌شد. اما تألیف این کتاب‌ها به شیوه اهل تسنن بود. پس از قرن دهم هجری بود که تشیع رواج یافت و پادشاهان صفویه نیز سعی کردند که آنرا گسترش دهند تا با این مذهب بتوانند انسجام اجتماعی به وجود آورند و از حکومت‌های همسایه سنی مذهب تشخیص یابند. هرچند این فعالیت‌ها به استبداد سیاسی، فکری و حتی مذهبی تبدیل شد. که البته در هر حکومتی چنین است؛ یعنی زمانی که در برابر تهاجم نیروهای خارجی، وحدت در درون جامعه گسترش پیدا کند، همین وحدت در درازمدت، به استبداد درونی تبدیل می‌شود و تعصب مذهبی رواج پیدا می‌کند. از این دوره بود که پای عوام به میان کشیده شد، زیرا تعصب مذهبی جز با عوام‌گرایی رواج پیدا نمی‌کند. پس اگر در میان مردم، تعصب مذهبی نفوذ کند یا به عبارتی، تعصب مذهبی در مردم نهادینه شود، فرقه‌گرایی شدید در جامعه ایجاد می‌شود. در آن دوره نیز اوضاع به گونه‌ای بود که مردم به همدیگر نسبت کفر و زندقه دادند و جنگ‌های مذهبی داخلی به پا شد، ولی فقهای شیعه غالب و سپس بر تمامی امور اجتماعی و سیاسی حاکم شدند. هرچند این سلطه فراز و فرودهای زیادی داشت و در عهد بعضی پادشاهان صفوی به اوج خود رسید، مثل دوره شاه اسماعیل اول و شاه اسماعیل دوم و شاه عباس اول، ولی سلطه همچنان

تا عهد قاجاریه تداوم یافت. با این همه، اقوام شرق ایران که به علت کویری بودن منطقه، در دسترس نبودند، بر مذهب تسنن باقی ماندند. با آنکه صوفی‌گری و تصوف بود که صفویه را به حکومت رساند، ولی در نهایت، صوفیان و قزلباش‌ها را کنار گذاشتند، چرا که تصوف، بیشتر مرامی انقلابی بود تا مرامی حکومتی.

این شیعی‌گرایی حکومت تا آنجا بود که به مسیحیان، در مقایسه با سنی‌ها، کمتر کار داشتند، چرا که مسیحیان با شیعه کمتر مواجهه داشتند یا اصلاً مواجهه‌ای نداشتند؛ این توجه تا آنجا بود که حتی به مسیحی‌ها محبت می‌کردند. در این دوره، آبادی‌ها توسعه یافت؛ جمعیت افزایش و تاحدی متراکم شد؛ صنعت و تجارت رواج یافت؛ راه‌ها توسعه یافت؛ قوانین لشکری و کشوری تدوین شد؛ شهرها ساخته شد و آبادی‌ها، ساختمان‌ها و مدارس و مساجد و رباط‌ها و کاروانسراها ساخته شد و امور صنعت و هنر و معماری رونق گرفت.

روابط خارجی با امپراتوری روسیه، اتریش، فرانسه، اسپانیا، پرتغال و انگلستان برقرار شد و به صورت یک پیمان بین اروپا و ایران درآمد که این پیمان در ضدیت با حکومت عثمانی تجلی یافت که هم احتیاجات اقتصادی و نظامی ایران، در مقابل عثمانی، برطرف می‌شد، هم اروپا هرچه بیشتر، برای دست‌یافتن به شرق، حکومت عثمانی را تضعیف می‌کرد.

علوم در عصر صفویه، به علوم دینی و رواج آن محدود می‌شد؛ رواج کلام و علوم ادبی و عربی و فلسفه. میرداماد و ملاصدرا و میرفندرسکی و فیض کاشانی و فیاض لاهیجی پا به عرصه نهادند و دین را با تصوف و عرفان و فلسفه عجین کردند و فلسفه به دین نزدیک و به شدت زیر نفوذ مذهب درآمد و برای بیان مسائل فلسفی از قرآن و احادیث نبوی

بهره‌مند شد و این سبب می‌شد که در دیگر معارف عقلی، بسط اساسی به وجود آید.

قسمت اعظم کتب دینی به زبان فارسی ترجمه و تألیف شد، چرا که فارسی زبان رسمی بود و لازمه انسجام حکومت و جامعه. به همین دلیل، تفسیر قرآن به فارسی نوشته و ملافتح‌الله کاشانی نهج‌البلاغه را به فارسی ترجمه کرد.

در این دوره، ادبیات فارسی دچار بحران شد؛ در زمینه‌هایی اوج گرفت و اشعار مذهبی گفته شد، ولی در مباحث عشقی و دیگر معارف، از جهت‌هایی افول کرد. این اوج و فرود در نهایت، به ضرر شعر تمام و به ضعیف‌شدن هرچه بیشتر ادبیات فارسی منجر شد.

لهجه آذری در آذربایجان شکست خورده بود، زیرا قبایل مختلف ترک که از قرن ششم هجری به بعد، حکومت را به دست گرفته بودند، لهجه آذری را که مخلوطی از فارسی و عربی و ترکی است، رواج داده بودند. در این دوران بود که مبارزه با قواعد دستوری آذری آغاز شد، چون فقط از این راه بود که زبان ترکی و کلمات آن از بین می‌رفت.

اصطلاحات دیوانی و درباری و نظامی به زبان ترکی بود و در میان آن‌ها رواج داشت، بنابراین حکومت عثمانی برای مبارزه با صوفیان، به ساختن غزل‌ها و قطعات فارسی همت گمارد و به همین دلیل، زبان فارسی در آسپای صغیر رواج یافت. همین‌طور بود که فارسی در هند بعد از مغول رواج یافت و زبان اصلی هندی‌ها شد؛ این رواج با مهاجرت شاعران عهد صفویه به آن دیار شدت بیشتری گرفت.

در این دوره، شعر فارسی از نظر الفاظ، فاخر نبود و به علت نبود پشتیبانی، بازاری شد و شعرا و شعر از دربارها بیرون رفتند و شعر به دست عامه افتاد. بنابراین، تنوع در شعر به وجود آمد و دیگر قواعد زبان و اصول آن در شعر به کار نرفت و همین مایه شکست شعر سستی در

ایران شد. هرچند مضامین تازه‌ای در اشعار به وجود آمد، اما زیبایی عوامانه و رکیک در این شعرها به کار گرفته شد. جالب آن است که این گونه اشعار در خارج از ایران نیز سروده می‌شد. در این دوره، مرثیه‌سرایی و مدح ائمه دین رواج یافت و همین سبب شد که شعرا به هند و عثمانی بروند و در نتیجه، در آنجا سبک هندی رواج یافت. علاوه بر سبک هندی، شعر آن دوره از افکار غنایی و غزلی بهره‌مند است که غالباً، با رنگ تصوف و افکار زاهدانه و درویش‌مآبانه و گاه با اندرز و وعظ همراه است.

افسانه‌سرایی و داستان‌سازی براساس شیوه‌های نظامی گنجوی و ساختن حماسه‌های تاریخی و مذهبی نیز در این دوره رواج یافت؛ حماسه‌هایی مثل *داستان‌های اسکندر*، *مختارنامه*، *نه‌منظر*، *ابومسلم‌نامه* و *داراب‌نامه* و تذکره‌نویسی با کتاب‌هایی مثل *تحفه سامی* در شرح حال شعرای قرن ۹ - ۱۰.

تألیف کتب متعدد لغت‌نامه در این دوره شروع شد و چون روش دقیقی برای جمع‌آوری لغت وجود نداشت، این کتاب‌ها ارزش علمی ندارد. قرائات غلط و تأسیس کلمات و لغات کاذب به نام لغت اصیل فارسی در این دوره رواج یافت.

ما با این ساختار اجتماعی، فرهنگی، و معرفتی است که به سراغ حوزه‌های فرهنگی و معرفتی عهد صفویه خواهیم رفت. حوزه‌های معرفتی و فرهنگی‌ای که به ترتیب درباره آن‌ها بحث خواهد شد، عبارت است از: ادبیات، هنر، فلسفه، فرهنگ عامه، و دین.

فصل اول این نوشتار را ساختار معرفتی فرهنگی عهد صفویه نامیده‌ایم. اولاً، این بحث به صورت ساختاری ارائه داده خواهد شد؛ یعنی علاوه بر آنکه به عناصر معرفتی فوق‌الذکر پرداخته خواهد شد، باید آن‌ها را در ساختاری معرفتی، با دیگر عناصر معرفتی بررسی کرد و با تحلیل

آن‌ها، به چهارچوبی هماهنگ رسید که معرف تمدن عهد صفوی باشد؛ چهارچوبی که آن‌را «انسجام معرفتی» می‌نامیم.

از طرف دیگر، چون فقط ساختار معرفتی نیست که وجود دارد، بلکه ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی نیز هستند که به آن مرتبط هستند و بر ساختار معرفتی تأثیر دارند و از آن تأثیر می‌گیرند، پس باید در تحلیلی ساختاری، دقیق و جامع، هم ساختار معرفتی و هم ساختار اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بررسی شود که در این اثر، بیشتر بر ساختار اجتماعی-سیاسی تأکید خواهد شد تا بر ساختار اقتصادی.

ثانیاً، در این بحث، گزینشی عمل خواهد شد تا به ساختار معرفتی اجتماعی عهد صفویه برسیم؛ یعنی عناصر معرفتی و عناصر اجتماعی‌ای گزینش خواهد شد که برای ترسیم ساختار معرفتی اجتماعی آن دوره لازم است. باید توجه داشت که در روش ساختاری، گزینش، جایز و حتی گاهی لازم است تا ما به ساختار آن دوره برسیم، چون اگر گزینش نباشد، رسیدن به ساختار مشکل و بلکه محال می‌شود؛ از رسیدن به آن چهارچوب ساختاری منحرف می‌شویم و همین باعث می‌شود که به بحث‌های حاشیه‌ای کشانده شویم. دیگر اینکه بعضی از عناصر و ارتباط آن‌هاست که دقیقاً برجسته‌کننده ساختار معرفتی اجتماعی هر دوره است، پس باید فقط به آن عناصر پرداخت (McQuail, 1994: 276).

ثالثاً، در ابتدا، هنر مطرح شده است، چون هنر این دوره، زودتر از دیگر معارف تأسیس شد و گسترش پیدا کرد و قدمت بیشتری یافت و سبک خاص خود را نیز داشت. سپس به ادبیات پرداخته شده است که آن هم سبک خود را دارد، ولی گستردگی هنر را ندارد و در جایگاه‌های انتزاعی‌تر است و در نهایت، آخرین مرحله و اوج انتزاع، یعنی فلسفه صدرایی، را بررسی می‌کنیم و سپس به یک‌باره، به فرهنگ عامه خواهیم پرداخت که درجه انتزاعی بسیار پایین دارد و بر مبنای زندگی روزمره

است. پس از آن، به طرف دین، یعنی مکتب اخباری‌گری خواهیم رفت که برگرفته از فرهنگ عامه درباب دین است. پس از این طریق، به تحلیل انسجام معرفتی اجتماعی خواهیم رسید که در اینجا، در حد این مقدمه، آن را توضیح می‌دهیم.

خلاصه آنکه در هر تمدنی که انسجام فرهنگی معرفتی وجود داشته باشد، آن تمدن باقی خواهد ماند یا به عبارت دیگر، هر جا که تمدنی انسجام فرهنگی معرفتی داشته باشد، آن تمدن باقی می‌ماند و هرگاه که این تمدن انسجام فرهنگی معرفتی خود را از دست بدهد، تمدن نیز نابود خواهد شد. پس می‌توان گفت که انسجام معرفتی، ملاکی برای ظهور و اوج و سقوط تمدن‌هاست. ما نیز این ملاک را برای بررسی تمدن دوران صفویه به کار می‌بریم.

انسجام فرهنگی معرفتی بین حوزه‌های معرفتی، مثل هنر و ادبیات و فلسفه و علم و فرهنگ عامه و دین، باید برقرار شود تا نظریه‌های عام و انتزاعی با سطوح متفاوت و مختلف تجرید و انتزاع، تولید شود. این نظریه‌ها راه فرار انسان از محدودیت‌های جهان مادی است. آن‌ها می‌خواهند از حد و حصار ماده فراتر بروند و اندیشه حاکم بر دنیای ماده را در حدی بسیار تجریدی دریابند. در نظریه‌های فلسفی نیز سطوح تجریدی بسیاری وجود دارد. بعضی از نظریه‌های آن بسیار زیاد انتزاعی و مطلق‌گراست و بعضی در حد پایین؛ فلسفه افلاطونی در حد بسیار بالایی از انتزاع است و فلسفه ارسطویی انتزاع کمتری دارد. این نظریه‌ها وارد علم و ادبیات و هنر می‌شود و این ورود برحسب جوامع فرق می‌کند؛ گاهی بعضی از نظریه‌ها در علم وارد می‌شود و در آنجا به شکوفایی تجربی می‌رسد، گاهی به ادبیات وارد می‌شود و حالت ادبیاتی و حسی به خود می‌گیرد و در قالب شعر و داستان تجلی می‌کند، گاهی هم در تابلوی نقاشی، یعنی در هنر تجلی پیدا می‌کند و گاهی در سینما

و تناظر. اما در نهایت، نظریه‌ها باید به عالم فرهنگ عامه وارد شوند تا بتوانند در کل جامعه گسترش پیدا کنند. پس اگر آن نظریه‌های فلسفی که در حد بالای انتزاع هستند، از جایگاه انتزاعی خود سقوط کنند و در عالم علم و ادبیات و هنر و در نهایت، در فرهنگ عامه تجلی پیدا کنند، پس آن انسجام معرفتی فرهنگی به وجود خواهد آمد و اگر نتوانند سقوط انتزاعی داشته باشند، نظریه‌ها راه انتزاعی خود را خواهد پیمود و جامعه و فرهنگ عامه راه خود را. پس اگر انسجام معرفتی و فرهنگی وجود داشته باشد، تمامی این حوزه‌های معرفتی همدیگر را تغذیه خواهند کرد و به یکدیگر از نظر معرفتی و فرهنگی مدد خواهند رساند. بالای همه این حوزه‌ها، فلسفه است، اگر فلسفه توانست با ساختن نظریه‌های فلسفی مناسب و نو، علوم تجربی و ادبیات و هنر را تغذیه کند، علم هم رشد خواهد کرد و بالنده می‌شود. اگر توانست نظریه‌های خود را در قالب ادبیات به جامعه ارائه دهد، آن زمان است که فلسفه به وسیله ادبیات در جامعه گسترش پیدا می‌کند و رابطه خودش را محسوس دیدگان و گوش‌ها قرار خواهد داد و در این زمان است که نظریه‌های فلسفی به حس درمی‌آید و از اینجاست که وارد فرهنگ عامه می‌شود و فرهنگ عامه را شکل می‌دهد و در مقابل، فرهنگ عامه نیز به آن شکل می‌دهد. پس در میان عوام، نظریه‌های فلسفی جای خود را باز خواهد کرد. در دنیای امروز، که علم، رهبری همه چیز، حتی فلسفه، را هم به عهده دارد نیز باید با دیگر حوزه‌های معرفتی وارد صحنه شود و در حد فرهنگ عامه تنزل پیدا کند تا جامعه بتواند علمی شود؛ علم در ادبیات و علم در هنر و علم در فرهنگ عامه و علم در فلسفه و برعکس.

ولی در جامعه دوره صفویه، که علم آن‌چنان غلبه‌ای نداشت، فلسفه توانست مرجع معرفتی و فرهنگی شود. در همه این سطوح، دین دخالت داشت و در تعامل با حوزه‌های معرفتی دیگر، یعنی فلسفه، ادبیات و هنر

و فرهنگ عامه بود. در دنیای کنونی غرب، با وجود علم، بازخورد نظریه‌های فلسفی در جامعه، به خود فلسفه برمی‌گردد و در خود فلسفه تجلی پیدا می‌کند و حتی سبب ایجاد نظریه‌های جدیدتر در فلسفه می‌شود. به عبارت دیگر، شکوفایی فلسفه زمانی است که نظریه‌های فلسفی به واسطه علم و ادبیات و هنر و فرهنگ عامه به جامعه برود و دوباره این نظریه‌ها از جامعه به خود فلسفه بازگردد و سبب شکوفایی فلسفه و نظریه آن بشود. درباره ادبیات نیز همین‌طور است. اگر ادبیات به جامعه برود و سپس از جامعه به خود ادبیات برگردد، باعث شکوفایی ادبیات و همراهی آن با جامعه خواهد شد. در هنر نیز همین‌گونه است. پس اگر فرایند آمدن معرفت‌ها به جامعه وجود نداشته باشد؛ یعنی وسایطی نباشد که معرفت‌ها را از وضعیت تجریدی به جامعه، سقوط و تنزل دهد و فلسفه به واسطه ادبیات و هنر و فرهنگ عامه به سطح حس و محسوس نرسد، پس نظریه‌های فلسفی شدیداً انتزاعی خواهد شد. این وضع سبب خواهد شد که ارتباط فلسفه و جامعه به‌طور شدیدتر قطع شود که در نتیجه، جامعه از معرفت فلسفی محروم خواهد شد. همین‌طور است اگر ارتباط ادبیات با جامعه قطع شود، چون ادبیات نیز چه در قالب و چه در محتوا، انتزاعی خواهد شد و به‌عنوان بازخورد، این انتزاعی‌ترشدن ادامه خواهد کرد. این وضعیت، به قطع بیشتر ارتباط ادبیات با جامعه خواهد انجامید و این انتزاع تراکمی، به‌وجودآمدن سبک‌های انتزاعی را در ادبیات سبب خواهد شد. در هنر نیز همین‌طور است؛ فرایندها و برآیندهایی به وجود خواهد آمد که شبکه‌ای انتزاعی را در هنر به وجود خواهند آورد. پس فرهنگ عامه راه خودش را خواهد رفت و سعی می‌کند برای خودش، معرفت و سبکی خاص داشته باشد. در این زمان است که فرهنگ عامه رشدی فزاینده پیدا خواهد کرد. دین و علما نیز در برابر بازخورد فرهنگ عامه، راه عوام را انتخاب خواهند

کرد و همین باعث عوام‌زدگی آن‌ها خواهد شد و این عوام‌زدگی در اندیشه‌های دینی، به صورت نظریه بروز خواهد کرد. بنابراین، عوام به صورت نظریه‌ای در دین تجلی پیدا می‌کنند و باعث عقب‌ماندگی معرفت دینی خواهند شد. در اینجا است که می‌توان از نقش ساختار سیاسی اجتماعی سخن به میان آورد و آنرا با توجه به ساختار معرفتی تحلیل کرد (فرای، ۱۳۶۳: ۲۸).

در دوران صفویه، چنین وضعیتی به وجود آمد. راه ادبیات و راه هنر و راه فلسفه از فرهنگ عامه جدا شد، چون ارتباط بین آن‌ها و جامعه و عوام بریده شده بود و ساختار سیاسی اجتماعی و حتی اقتصادی با آن‌ها همراه نبود. پس آن‌ها راه انتزاع را در پیش گرفتند و سبک‌های انتزاعی در هنر و ادبیات و نظریه‌های بسیار انتزاعی‌تر در فلسفه صدرایی به وجود آمد که این، خود سبب فاصله‌گیری آن‌ها از جامعه شد. بنابراین، انتزاعی‌تر شدند و این انتزاع و فاصله از جامعه هر روز بیشتر شد. پس فرهنگ عامه رشد کرد و راه خود را از ادبیات و هنر جدا کرد و به صورت یک رکن درآمد و حتی بر ادبیات و هنر نیز تأثیر زیاد گذاشت. بازخورد قوت فرهنگ عامه در دین به وجود آمدن مکتب اخباری را در حوزه دین سبب شد. این مکتب، به صورت نظریه‌ای، عوام‌زدگی در دین را سبب شد. پس فلسفه و ادبیات و هنر راه خود را رفتند و عامه و دین راهی دیگر را. بنابراین، انسجام معرفتی از بین رفت و چون انهدام انسجام معرفتی از جنگ بین هنر و ادبیات و فلسفه از طرفی و عامه و دین از طرف دیگر شروع شد، ادیبان و هنرمندان و فلاسفه متواری شدند که تاریخ مشحون از این متواری شدن‌هاست. پس چون یک طرف حاکم می‌شد، عملاً رکود فکری و معرفتی آغاز شد و تمدن به سراشیبی سقوط کشیده می‌شد. همان وضعی که در دوران صفویه، در زمان سلطان حسین، رخ داد و آن زمانی بود که ادبیات و هنر و فلسفه به راه خود رفته و به

شکست در جامعه محکوم شده بودند و عوام و علمای دینی با نظریه اخباری‌گری خود پیروز شده بودند و شاه‌سلطان‌حسین هم تابع علمای اخباری بود. چنین جامعه‌ای که در دوران خود دچار گسیختگی معرفتی شده بود، با کوچک‌ترین حمله خارجی درهم شکست و تمدن آن نیز از بین رفت.

در این پژوهش، از منابع درجه اول، مثل منابع اصیل تاریخی، آن‌چنان استفاده‌ای نشده است، بلکه از منابع موجود و در دسترس استفاده شده است تا به این وسیله، به آن‌ها ارج و قرب معنوی داده شود، زیرا کسی که تألیف می‌کند، درد دارد و کار پردردسر تألیف کاری بسیار باارزش است، پس بایستی آن‌ها را ارج نهاد که سعی کرده‌اند بین منابع اصیل و تحقیق شخصی پلی بسازند و رنج تألیف و بررسی تاریخی را به جان خریده‌اند. پس باید از منابع آن‌ها استفاده کرد تا بازار علم و معرفت گرم نگه داشته شود.

این کتاب نوعی کار فراتاریخی و مردم‌شناختی است و نگارنده باید از منابعی استفاده کند که مؤلفان، آن‌ها را بررسی تاریخی کرده‌اند و سعی کرده‌اند که تحلیل تاریخی خود را ارائه دهند، پس از منابع اصیل نمی‌توان استفاده کرد، بلکه باید از منابعی استفاده کرد که مؤلفان آن‌ها توصیف تاریخی و سپس تحلیل تاریخی ارائه کرده‌اند؛ این منابع هم در کشور ما فعلاً کم نیست؛ چه ترجمه و چه تألیف. بنابراین از منابع فارسی، چه ترجمه و چه تألیف، استفاده شده است و این کار به‌عمد بوده است، چرا که کار دانشمندان در ایران، تحقیر می‌شوند؛ چه آنان که ترجمه می‌کنند و چه آنان که تألیف می‌کنند. این تحقیر سبب بی‌اعتباری زحمات درونی خواهد شد و کسی دیگر سراغ ترجمه و تألیف نخواهد رفت.

در «نظریه انتزاع» از نظریه «انتزاع زبان‌شناسی ورف و ساپیر» استفاده شده است. آنان در نظریه خود، در تحلیل پیشرفت تمدنی به زبان‌شناسی متوسل شده‌اند و گفته‌اند زبان‌هایی که قدرت انتزاع داشته‌اند، توانسته‌اند تمدن ایجاد کنند و زبان‌های ترکیبی نتوانسته‌اند تمدن ایجاد کنند (توکل، ۱۳۶۹: ۹۴ - ۹۳).

خارج از بررسی این نظریه، کلمه انتزاع از این نظریه گرفته شد. سپس با استفاده از «انسان‌شناسی ماقبل تاریخ» و «باستان‌شناسی فرهنگی» در باب انتزاع هنرهای دیواره‌ای درون غارها و همچنین بحث‌های مربوط به زمینه‌های اجتماعی رشد فرهنگ تکمیل‌تر شد و سپس در بحث رابطه فرهنگ و تکنولوژی کامل شد.

همچنین از همه کتاب‌هایی استفاده شده است که رابطه هنر و ساختار اجتماعی را بررسی کرده‌اند و همچنین از کتاب‌هایی که از میزان انتزاع اشکال هنری سخن گفته‌اند و این میزان انتزاع را برحسب اوضاع تاریخی اجتماعی بررسی کرده‌اند و مکاتبی را که در آن‌ها فرایندهای تاریخی اجتماعی بررسی شده است (باستید، ۱۳۷۴: ۴۷ و ۹۵؛ Withkin, 1995). همچنین در بررسی ادبیات نیز به انتزاع سبک‌ها و میزان آن انتزاع اشاره شده است (ال‌گورین و ویلینگهام، ۱۳۷۰: ۸۹ - ۱۰۸). خصوصاً درباره مکتب رمانیسم که در ادبیات و هنر تجلی دارد نیز از کتاب‌های ادبی و تاریخ ادبیات غرب و روش‌های نقد ادبی و مکاتب آن سود برده‌ایم (فیشر، ۱۳۴۹: ۷۲ - ۹۹).

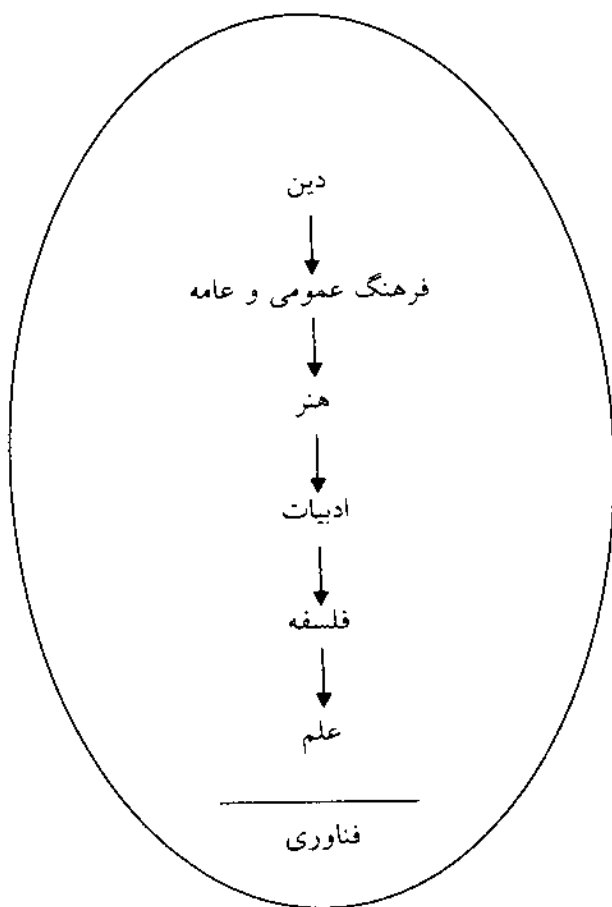
در بررسی میزان انتزاع در ادبیات و هنر نیز از کتاب‌های مختلف در جامعه‌شناسی معرفت استفاده شده است که در کتابنامه نام آن‌ها آمده است (Merton, 1968). خصوصاً، در بحث رابطه قالب و محتوا یا سبک و مفهوم و معنای آثار ادبی و هنری یا در موضوع رابطه زبان و ادبیات از نظریه‌های ویکو در این باره استفاده شده است (Hamilton, 1974: 4-8).

در این کتاب، از روش Holism یا تمام‌نگری، که در فلسفه علوم اجتماعی مطرح شده، استفاده شده است. اگر بخواهیم پدیده‌ای را تبیین کنیم و علل اجتماعی موضوعی را بیابیم، می‌توانیم از روش تمام‌نگری استفاده کنیم. در این روش، به نظام‌ها یا سیستم‌هایی می‌رسیم و برای دستیابی به آن‌ها، باید به نظام‌های مختلف پردازیم و سعی کنیم که این نظام‌ها را در ارتباط با یکدیگر بحث و بررسی کنیم.

تمام‌نگری، تفکری فلسفی است و براساس آن، هر واحد پیچیده‌ای که مد نظر واقع می‌شود، بایستی مانند مجموعه‌ای از اجزا در نظر گرفته شود. این تفکر در انسان‌شناسی این‌طور بیان می‌شود که به هر جنبه از زندگی انسانی باید با توجه به جنبه‌های دیگر زندگی انسانی توجه کرد. انسان‌شناسان سعی کرده‌اند که مسائل و سؤالات خاصی را در بستری گسترده درک کنند (Bock, 1969: 14 - 15).

در این الگو، از همه جنبه‌های مادی و معنوی زندگی انسانی در چهارچوبی عظیم و کلی استفاده و همه این وجوه بررسی می‌شود. الگوی زیر در فهم این دیدگاه راهگشاست:

تمدن‌شناسی معرفتی ساختاری



پس همه پدیده‌ها در یک مجموعه بررسی می‌شود و در نهایت، به بررسی رفتار انسان در تمامی جنبه‌های مادی و معنوی منجر می‌شود. پس این شکل می‌تواند معرف الگوی روش تمام‌نگری باشد (Bock, 1969: 431).

این بررسی تاحدی به انسان‌شناسی شناختی و معرفتی نزدیک است، بلکه در خود رشته انسان‌شناسی است که حوزه‌های ادبیات و هنر و فرهنگ عامه و فلسفه و دین را بررسی کرده است (Bock, 1969: 34).